

و چهار برسد نظام شاه چند روز مقام کرده چون پنج شش هزار سوار خاصه حنیبل بملازمش رسیدند فرمان چنان
 سپاه هزار فرستاده خود بقصد مقابله اکبر و شاه از آنجا تیرا در اید کوچ کرد قاضی بکیت و میرزا محمد تقی نظیری دو دیگر
 مردم معتبر چارو تا ند کردن انداخته سر برین نهادند و شروع در تفریح و ذاری نموده گفتند که بواجبه با پادشاه
 عظیم الشان دلی با بقدر سپاه غیر نیست بهتر است که دست در دامن صبر زنند و چندان وقت در زندگ توپان
 و لشکر نیز برسد نظام شاه گفت در چنین امور صبر و تحمل ناخوش است من با بهادران خان خیل بر فوج
 خاصه اکبر پادشاه تسلیم می نمایم فتح و ظفر آسمانیت بیت اگر تیغ عالم بجنبند زجا
 نیز در کی نا سخا به خدا مقربان در سحر حیرت سترق کشته متعجب شدند که قضا را مقارن اسخا منبیا ان از راه رسید
 خبر رسیدند که اکبر پادشاه در سرحد مالوه شکار کرده بدار الملک خود بدولت و سعادت مراجعت فرمود نظام
 از شنیدن این خبر مستحج و مسرور گشته بدولت با مراجعت نمود و در کسار حوض قلمو مقام کرده ستیبر
 و امرای برار که آمده بودند ایشانرا مطلع ساخته رخصت سعادت فرمود و خود با حمد مکرر رفته بر نسبت سابق مناسبت
 بارکان دولت حواله کرده باز منزل می کردید و درین وقت جمله آیتان و نوشته ان صاحبان بمصب امارت رسیده
 اطلاع خوب یافته و استقلال آن بی سعادت از ایندازه گذشته چون ترفن تمام در مزاج پادشاه کرده
 بود درین موسم برسات جهت تفریح منزهات دولتا باد که مصدوقه کم خلاق مشاهفانی الابلاد است رفت
 و قریب چهار ماه در بالا کلمات آن مقام فرموده بعد از ان تمام موسم برسات زیارات قبور شایخ ان
 سرزمین کرده از برای ترویج ارواح طیبه ایشان تقوی بسیار بفقرا و مساکین داد انگاه چنانکه صاحبان
 نیز واقف فتو و جامه درویشانه پوشیده وقت سحر بقصد زیارت امام رضا علیه السلام پیاده از عقب بر
 بیرون رفت و در دو سه گروهی مسکرمی از پیادگان او و پادشاه خبر بارکان دولت رسانید آنها سخت بسر برده
 پادشاهی شتافته و چون اثری از وی یافتند از پی او شتافته بملازمش رسیدند و بمبالغه و کجاج تمام او را بر کردار
 بر چند سی نموده تا یکجا چهار فقر از بر بخشند و در ترک تاج و تخت بکوشند فایده بخشید قاضی بکیت و میرزا محمد تقی
 سر بر زمین بنساده سبب تقیر و تحریه از پادشاه استفسار نمودند گفت موجب نفرت ازین دنیا می غالی ظاهر است

مرضی نظام شد

۲۷۳

الفت و محبت اور اسباب باید پسیدارین میں سخی نکتہ سکوت اختیار فرمود و چون دانست کہ ارکان دولت مانع ارادہ او سید بیچ شہ پس در همان زودی با حمد نکر تشریف آورده در باغ نبشت که در شمال آن بلده واقع است نزدیکی کشت چمن چشم تبرکاری قاضی بکیت و صاحبان بدور آن باغ نیمه و خرگاه برپا کرده بجی فطرس مشغول شد و در نیوقت صاحبان شروع مدعی استدالی کرده اکثر اوقات مست و مدبوحش با دوست بزار و باش و اجنب و کن و فیلان بسیار و کوچ و بانا را هم ذکر میکشت و پسران و دختران مردم را بزور از خانہ برده کشیده باغها قیام می نمود و چیرند برادران و جولاخان و جیبہ خان اور اسرز نش نموده ازان اعمال منع میکردند اثری بر آن مترتب نمیکشت تا آنکه روزی جمعی را فرستاده ارادہ نمود کہ دختر میر مہدی کہ یکی از سادات صحیح النسب این بود و در سلکت و اصداران نظام داشت بزور بکشید میر مہدی در واژه خانہ بستہ بر پشت بام برآمد و تیر و تفنگت مردم صاحبان را پریشان و متفرق ساخت و نزد قاضی بکیت و دیگر بزرگان صاحب دخل کس فرستادہ طلب استعانت نمود و چون خیر از صاحبان بچاکس پادشاہ را نمیدید و اقتدار و استقلال او از اندازہ بیرون بود قاضی بکیت و غیر علت بطبیعت گذاشته در علاج آن مسی کو شیند صاحبان در همان زودی برادر کو حکمت چیمہ خان را با دوستہ سزار کس از سوار و پیادہ و چند فیل پر سر میر مہدی نامزد کرد و آن سید یکس چون از یاری و مدد نیافتہ تنها بقتال پرداخت و قریب بہ ستہ چار و کنی معتبر را بضر ب تیر و تفنگت از پاہ آورد و بالاخرہ چون از دعای و هجوم مردم از جا کہ نشد پسران ناخلف او کہ نوکر صاحبان بودند راہ نونی کردہ فیلان مست ما آرب غیب خانہ دیوار مارا شکستہ با ندون آوردند و آن سید مظلوم را بدرجہ شہادت رسانیدہ دخترش را بختہ صاحبان در آتش سوزید و شامین و قتلای سید مرضی بہر واری با امرای برابر موجب حکم پادشاہی جتہ عرض شکر بر تو در گاہ شد و نزدیک باغ ہشت ہشت فرو داد و چون نام اصلی صاحبان حسینی بود و گاہ و بیکاہ نظام شاہ ذہ بیکر مردم اورا حسین خان فریاد میکردند بنا برین صاحبان بحسین خان سخت کمان ترشیزی کہ از امرای برابر بود پیغام داد کہ نام خود را تعنیب کن و الا متظر کو شمال باش حسین خان قبول این معنی نکرد و بخر بختہ و بختہ شد و صاحبان بر فیل مست سوار شدہ با چ شمشیر بر سر پیادہ بسیار بر ویرہ جمیع خان و حسین خان

تاریخ فرشته

تعالیم رضوی
۵۵۳

پادشاه و دی چشمه از سواران بمقتله او شتافته در دله اول یکی جمعی از بیم پاشید حسین ترا شجاعت از کز باغ شده
 تن بر فوج صاحبان توفیق یافته تیری بر کمان نهاده ز روی شور جهان بر پیشانی فیل صاحبان زد که تا سوار فرو
 فیل غره زده روی بگریزند و در میان درختان بهمنه سومید وید تا آنکه صاحبان بدرون باغ رفته بیرون آمد گفت
 که حکم پادشاه شده که هر چند میانرا بقتل رسانیدم حال و سباب وزن و فرزند ایشان را متصرف شوید و کینا
 و جیشیان واقعه طلب چنین محامل را از خدا خواسته که کوچک و بزرگت کمر بر قتل عزیزان بسته از احمد مکر فوج فوج
 بجانب باغ بهشت بهشت روان شدند ام بسطه اران غریب و غیره بجز قاضی بیکت و ستید مرتضی و میرزا
 محمد تقی نظیری و امین الملک نیشابوری که رضا بقضا داده در دیوانخانه نشسته بودند قریب دو هزار و پانصد کس مسخ
 برای دفع مضرت صفوف آراستند صاحبان جنگ کرده ایشانرا منزوم کردند در اوقت مرتضی نظام شاه
 درون حمام که کنار بهشت واقع شده بچل نشسته بعبادت مشغول بود و غوغا و فریاد شنیده از دروازه باغ بیرون آمد
 نصارا همان وقت صاحبان آشفته پیش پادشاه رفته کرد آلوده بملازم متشس رسید و معروض داشت که عزیزان هجوم
 آورده میخواهند که قصد پادشاه کنند و شهادت میران حسین را بر تخت نشاند نظام شاه برای تحقیق صدق و کذب
 پیاده از باغ بیرون آمد چون افواج غریب را سنج و مکتل دید نظر بایک ارضیه پیش خبر داشت تصدیق سخن صاحبان نمود
 لی تا قتل بر فیل سوار شد و چتر بر سر گرفته امراء خاصه جل جلاله و کئی را که بکجه صاحبان حاضر بودند بمقابله غریبان
 امر فرمود سید قاسم در مرتضی خان و قاضی بیکت کس نزد غریبان در ستاده پیغام دادند که صحبت رنگت دیگر
 پیدا کرد که پادشاه خود سوار شد ز نهاریخ بروی مردم دکن نکشید که موجب حرا محو می است امرای غریب
 مثل جغتایی خان و بابی خان اوز بکت و حسین خان ترشیزی و تیرانداز خان استرابادی از اسپهافروود آشفته
 و از دور سلام نظام شاه کرده روی بجانب ولایت عادلشاه و قطبشاه نهادند صاحبان با برادران و احوال شهر
 شتافته بعضی از غنیمت بر آنرا که در گوشه کسار پنهان شده بودند بقتل آورده باغذ موال و فرزند ایشان
 پرداخت مضمین یونم یفر اگر مین آخیه و امیه و آبیه و صاحبیه و بنیه بطور رسید
 میت برفته از خواب بیدار گشت بطافعت قضا در نوشت زینیل پادشاه همان رستخیز

مرضی نظام شاه

مخالفین خود و خدمت

ز روی اقامت نه بای کریز نه در خانه بودی کسی با قرار نه در کوچه دیدی طریق فرار کس از خانه که پانصدوی
نه دستا به جای مادی نرسد قاضی بیگت و سید مرضی بصلاحیتان که محافظت یاد شاه مینمود گفتند که کار از دست
رفت و ترسایت است که عرض و ناموس غریبان بهاد قمار و باید که عرضه داشت مارا بجزرید سبب که مقصود باشد
بهاد شاه رسائی صلاحیتان چون وقت راتنگ دید عرضه داشت ایشان را در غسل گذارند متوجه در بارش
و بنا بر آنکه صاحبان حاضر نبود بهانه طعام رسانیدن بیرون باغ رفت و خود را بیرون محزون نظام شاه رسانید
و با آواز بلند دعا و شناسی نظام شاه بجای آورد و نظام شاه آواز صلاحیتان شناخته چون خلاف عادت دید
که عادت پیش آمده است لاجرم عتب در وازه تمام ایستاده پرسید که سبب آمدن حسین صلاحیتان عرضه داشت
ارکان دولت گذارید و بزبانی نیز حقیقت حال شد و تا معروض داشت نظام شاه متحیر گشته صلاحیتان را
کم فرمود که صاحبان را خوابی خوابی از شهر بگردانید و گذار در صد و آزار غریبان کرد صلاحیتان بشهر رفته صاحبان
بجزر و امانت تمام بگردانید و بعد ازین صاحبان در میان صلاحیتان سماعی گشته چون قوت او بیشتر بود صاحبان
بجمله کل ماکنت دون که بخت نظام شاه بر آن مطیع شده صلاحیتان را طلب نموده با مارت کلان و منصب سزونی
قوی ساخته خاصه جنس را محکوم او کرد پس در آن ایام جمعی از اعیان مدعی بر خیاست قاضی بیگت گشتند نظام
اورا معزول ساخته مدعی از قلاع حبس فرمود بعد از دو سه ماه مدعیان عرض کردند که قاضی بیگت دو لکت همون
و یک لکت همون جواب سرد خزانه متصرف شده و آنچه از ملک گرفته خارج این است اگر حکم شود این مبلغ را باز با
نظام نظام شاه بخاخذ و نوشت که برگاه سید عینری ذلت خیاست بخود قرار داده این محقر جیفه دینار از خزانه ما طمع
کرده باشد از ذکر متن نهایت بیروتی است این مبلغ را با بخشیدیم باید که اورا از حبس بر آورده با حبس جانت
و عیال و اطفال در کشتی نشاند و روانه وطن مالوف سازند و عمده داران بفرموده عمل نموده بعد از آن منصب
اگر چه با سد خان ترک رجوع شد اما صلاحیتان از منصب بخرام چیری نگذاشته استقلال از اندازه گذشت و صاحبان
ذیل مطلق گردید و با وجود اسخالی تعلق خاطر بهاد شاه نسبت بچویش میدادند که تا چه غایت است از سخت گیری صاحبان
عاجز آمده از روی کتبه و سخوت با تفاق احوان و انصار با دو سه هزار وارد و فیلان بسیار از احمد کمر بیرون رفتند

ازیم آنکه اگر کسی بگریختن و بازگردد سیدن نامزد فرمایید مباد که او از روی بی‌عفتدالی خبثت کند و در میان کشته گردد
 برآتش بخورد و پاکی مرقع نشسته از دنبال او روان شد قنار صاحبان چون بجالی احمد آباد رسید در رسید بمیلای حظه
 ناپای مساریفت و مردم درونی از وصول شکر بیگانه واقف گشته در روزگار آمد و ساختند و چند توپ کلان
 و ضربین برفیج او سرداده جماعتی از مردم معتبر صنایع گردانیدند در این اثنا نظام شاه از عقب رسیده صاحبان
 چون چاره نداشت کس نزد او فرستاده پیغام داد که بدو شرط وصال من میسر میسر کرد یکی آنکه صلاح جان را از درگاه
 خود دور نمانی دوم آنکه شکر بید را از علی برید گرفته با قلع من از انانی داری نظام شاه که والد و شیدای او بود هر دو را
 شده صلاح جان را بقصبه ببرد که اقطاعش بود رخصت فرموده شکر بید را محاصره کرده بتغیر آن مشغول گشت علی برید از
 عادل شاه که مکت طلبیه او چنانکه در محل خود تحریر یافته هزار سوار برد و او مقرز ساخت مقارن آنحال خبر رسید که برآید
 شد و بر آن که در قلعه تپوس بود خروج نموده متوجه احمد نگر است نظام شاه میرزا یادگار کندی و لشکر
 ابراهیم قطبشاه را با هفت بیست هزار سوار محاصره بیدار گنج داشتند بهر ایلی صاحبان روانه آمد مگر گردید و در میان
 چند روز لشکر نالستانی بجالی احمد آباد رسید مردم قطبشاه که بهانه طلب بودند بجانب گلکنده رفتند و میرزا
 یادگار ترکت بجای مشغول گشت شکر بید بجالی احمد نگر آمد و دو روزه هزار کس که از اوضاع صاحبان
 دیگر بودند بوی پیوستند بنا برین نظام شاه مضطرب گردید و صاحبان و خاصه جنبل و دیگر امر که از بی‌عفتدالی صاحبان آرزو
 بودند فرامین استالیت فرستاده این ترا طلب نمود چون آتش بمبارست نظام شاه رسید صاحبان از آمدن
 صلاح جان باز بخشش همسایه نمودند تا نگر نرسید و بودند و برادران و اعوان بجانب پهن رفت و نظام شاه
 متوجه او نشد با احمد نگر آمد و بر فیس سوار شد و در کوچه و بازار بگردید و روز دیگر چون شکر بید بر آن باغ بیست بیست
 آمد باز بر فیل سوار گشته از قلعه برآمد نزدیک کلاچوتی رسید استاد اسدخان و دیگر سرداران را با توپخانه
 مقابل شکر بید بر آن نامزد فرمود تا حکایت کرده شکر بید را بطرف برهان پور گزینید و مظفر و منصور بقلعه آمدند باز
 منزوی گشت و بید مرتضی لشکر برادر فرمان فرستاد که صاحبان تراستی کرده بجا غفلت و عزت تمام روانه جنوب
 گرداند اگر با کس در اوراقش آورده اسپ و فیل را روانه در نگاه سازد اتفاقا صاحبان چون بجالی قصبه رسید

مرضی نظام شاہ

۲۷۹

مقالہ سیم دہم
صفحہ ۸۵۲

ارنجا کہ خلاف مرکز طبیعت او بود بجز بجان قزلباش را که از امرای برابر بود و در قلعہ رنجی اقامت داشت پیغام کرد
 کہ خواہد سر خود را بجا لہ کجای من داورہ مقرر خوبی باش بجز بجان جواید او کہ مرغ فروش سپری را چہ مناسب
 کہ خواہد با امر او صلت و پیوند نماید صاحبان از شنیدن این جواب بر اسفند بر قصبہ رنجی ایلتنا برد بجز بجان کہ اندک
 جماعتی داشت تا ب مقاومت او نیاوردہ با اہل و عیال بجانب کربلا رفت و با اتفاق جمشید خان شیراز
 حقیقت حال نوشتہ طریق اخلاص و نجات استفسار نمود چون رسید مرضی فرمان در باب فرستادن صاحبان
 رسید بود ہر آئینہ خداوند خان و دیگر امرارا نامزد کرد کہ تر بجا بجان رفتہ اورا روانہ احمد نکر سازند و مخفی بجا آوردن
 گفت کہ از شتران بی سعادت عالی مد ازار است باید کہ تقسیمہ آنچہ اورا بقبل رسائی خداوند خان و ارا
 دیگر چون بطریق استحال بجا کند رسید جمشید خان و بجز بجان نیز با ایشان رفیق گشتہ متوجہ اردوی صاحبان
 شدند و آن اہل رسیدہ از جایی خود بجنبہ تا ایشان بدینجا رسیدند و بیرون سدا پرہ ایستادہ از روی شہزادہ
 پیغام نمودند کہ بموجب فرمان پادشاہ آمدہ ایم اگر بارہ بند بسلام مشرف کردیم باعث سرفرازی خواہد بود
 صاحبان نشسته شراب میخورد و ایشان را بدرون علیہ و چون چشمش بر روی ایشان افتاد دید کہ سراج از مضطرب
 گشتہ بقصد تواضع قیام نمود و کلیک امرارادہ یافته چون نوبت بجاوند خان رسید اورا در آغوش کشید خداوند خان
 فریاد بر آورد کہ صاحبان مرا نکند در آغوش کرتہ میخاید کہ خنک کند و حال آنکہ خداوند خان اورا تنگ در آغوش
 گرفتہ چپان افشردہ بود کہ استخوانہائی پہلوی او در ہم شکستہ بیوش گشت و بان گفتا کردہ اورا بزیرین آغوش
 و بضر بخر کبیر و تمام بساخت برادران و اندیشہ شہسوار چون بنیاد دیدند بر یکسایطری کہ بختند و چون چند او زندگان
 دفع شتران جنبش نمود با امران دوستید مرضی رفتند سید مرضی عریضہ بنظام شاہ نوشت کہ بموجب فرمان و احسب
 الاذعان جمعی را فرستادم کہ صاحبان را دلاسا کردہ روانہ در گاہ سازند او عنان عقل از دست دادہ جنگ بد
 جنگ زدہ گشتہ گشت و از آنکہ مردم حضور با معنی راضی بودہ مضمون عریضہ را بنوبت خاطر نشان پادشاہ کرد
 کہ در مقام پر خاستن ناشہ و دیگران مقولہ حسرتی بر زبان جاری نساخت و بعد از آن صلاحیان
 معارضی و معاندی متکفل مہات سلطنت شدہ چند سال با استقلال گذراند و در آئینت دوستی گشت

مقاله سیم روضه سیم
۸۵۳

ایشی که باستان با ندرت بر تیره... می نمود و معنی ابرام معاویت نمود و در عهد صلاحیتان اینست و ضبط بر تیره بحال سینه
 نبی و میر و بطن است بر او سیکر و نند و بعد از سلطان محمد بن علاء الدین حسن بهمنی در ولایت مریت بسیج کس مثل
 صلاحیتان اینست و ضبط را بر تیره بحال برسانید خواه به نعمت انعام طوری و نه به عنایت الله و امثال ذلک را لشکر حمله
 ده حکم کرد که در بسیج ممالک محرومه همیشه بکشته باشند و بر میر که اسم دومی اطلاق شود اگر چه بکجه باشد بی پرش
 و اعلام قبضت رسانید و باشند و خود و آبادانی ملک و احداث باغ و بستان و قصبات کوشیده و عمارت
 عالیه ساخت از جمله آثار اوست عمارت باغ فرخ بخش چ که در اصل بنیکیر خان طرح انداخته و نعمت
 سمانی سرکاری نموده در ستایش و ستایه بانام رسانید و چون نظام شاه بپیرایه تشریف آردانی فرمود عمارت
 مذکور پسند طبع مشکل پسند او یافتند و فتحانرا از سرکاری باغ معزول ساخت و صلاحیتانرا مامور کرد پسند
 که آن عمارت را که مبلغ خطیر خرج شده بود سنگسار کرده و دیگر بنا نماید شاه احمد مرتضی خان این تاریخ در ایستاد
 گفته تاریخ از باب نشاط را حسب کن شاه بر باغ فرخ بخش گذر کن شاه افتخار نامه به تاریخ بنا
 از باغ فرخ بخش بد کن شاه و در میان مردم شهرت دارد که در عهد و کالت صلاحیتان هیچ کلمه درخت انبه و انبلی
 که در آنها میماند و باعث ذکر خیر میبود در مملکت نظام شاه مستر او کرده و درختهای دیگر را از این قیاس میتوان کرد و از جمله
 توفیقات صلاحیتان تربیت ممالک قوی و مظاهر قوی است قدم ایشان گرامی است بوظایف و انعامات
 لایق مخصوص گردانید و چون عمارت فرخ بخش دویم بار در دست احدی تعیین و نصاب سانه و پرده نند کرده و صلاحیتان
 طوی بزرگ در اینج کرده ایمان و اشرف اهل طبع را حاضر ساخته و بر کینت با لطف و عنایت نواخته خوشدل مسرور
 گردانید و ممالک تصیده غنای در وصف آن گفت تصیده ای تو بهشت برین این چه شکوه
 و شان پیشکست نشین بار کست نشینان بهرم ترا بسن خلد شفا از پیشگاه بام ترانه فلک پایه از زود بان
 کوس سخت کم برین بین که در خان سر و صف زده از چارسی بر صفت جا کران هم نم فیض ازل با کهرت چشمین
 هم کل روی صفا با اثرش توانان سقف تو بر باد و در رفعت خرکده چرخ کاخ تو بر خاک ریخت آب
 رخ کهمشان سبیلستان تو صید طلب را کند خازن کستان تو چشم صدر اسنان چرخ ز کز دست

مرثی نظام شاه

مقاله سم روزنامه
۱۵۴

دوخته برتن حسیر مشتری از قند است ماند بر طلسان بافته دست قضا از گل سفید پیر ساخته زنگ
 زابروی طاقت کمان از کفر نفس تو ابر بدست صبا مخد فرستد به بجز بدیه فرستد بجان لطف لاکر
 در خیال بگذرد اندیشه را حبه مافی التضمیر دیده پندید عیان اگر کند ابر و بلند سازد تصویر تو خامه بر آرد
 تاب و چه در میان غنچه تصویرت از بسکفد از ابر گلک عقد کند خنده اسد و گلوی زعفران بسکوزین
 نقش بست صف تراب منمیر میدد از صیب خاک سبز بسکفل زبان کمر بنام صده لطف نوسر ما با خاک و دیوفا
 زنده که جاودان فیض مونس اگر چه دید با و با نقل حسلی بردن تن گوه کرن سده تکلمه
 مامن مستح مخمر طاق تو محراب دور قبله پیر و جوان خاک بسکروست از سر سرده و بد با دورا بر نظر خاکین
 آب شود استخوان و دست نهان و تنهایی علی عادل شاه شهید شده برادر زاده او ابراهیم عادل شاه در نه ساک
 نایب منب کرید صلاحاتان این معنی بسع نظام شاه رسانید تنبیر مالک او سهل و آسان بنظام شاه بان
 نمود بنا برین نظام شاه صلاحاتان را بر سر لشکر مکرر کرد بد جزا الملک که ز خندان چرخ نظام ساه
 بود سپهسالار ساخته و امیر لاد استبد مرثی با با لشکر بر آید سر راه کرد با عظمت و شوکت نام و زیسته
 عادل شاه کرد این ایشان چون جوانی قلعه ناه کسد سپید آمد ای عادل شاه بی مواجبه انج عمت شاقه بغافل
 پنج شش گروهی قریب یکماه دست بل یکدیگر خیمه و سرگاه ایستاده کرده نشسته و در حشر امرای عادل شاه
 چون دانستند که سید مرثی از سپهسالاری به سزاد الملکت آندوه است دو ملک سخا به کرد فوجها آراستند
 و هنوز که برخی از شب نند بود روانه گشته وقت صبح که ترشح باران بود مردم در کمال عظمت درون با
 خود بودند بمقصد رسیده دامنه تغیر جنگ نواخته و بزاز الملکت بود ارافضی بنیم دیده مجلس شراب آراسته
 بود سر اسیر بر خاسته زار و بیرون رفت و امر و سپاه بر وجه نیامده بود که لشکر خرم بر وقتانته جنگ کرد
 و قریب یکصد و پنجاه فیلس نامی گرفته به سزاد الملکت را بحال ابر مسنوزم کرد دانیدند و سید مرثی که دورتر
 فرود آمد با عدم علم و اطلاع ابر ساخته بصلاحتان نوشت که بزاز چون تخیل و جنان کرده انتظار وصول
 رفیقان مکثیه چشم زخمی رسیده انشاء الله تعالی با حسن وجهه در کس خوابدش صلاحاتان فرمان بسکری

بنام او فرستاده سید مرتضی بدان امر بستج و مسرور گردید و در فراسم آوردن خیل چشم کوشید و آن شب
 ابراهیم قطبشاه بچار رحمت ایزدی واصل شده و لدا کرش محمد قلی قطبشاه جانشین شد و فوجی از لشکر قطبشاه
 که بدوشکر نظام شاه در آن سفر همراه بودند بیدل گشته متفرق شدند و سید مرتضی با شاه میرزای اصفهان
 که وکیل السلطنه قطبشاه شده بود ساخته نوعی نمود که محمد قلی قطبشاه را بهد و طلبید و با اتفاق قلعه شاه در کت را محصور
 کرده و قریب چهار پنج ماه از چهار جهت حاج جنگ انداختند و خداوند خان و بخریجان فریادش در آن ایام رسیده
 و دانه کرده اعلام شجاعت بملکات الافلاک رسانیدند و تا نذر قلعه محمد آقای ترکان اعلام غصه
 افراشته در محفلت قلعه تقصیر نکرد و در چند نظام شاه و قطبشاه او را بوعده منصب امارت بزرگ و غیره
 میخواستند و پسند نمودند و میخواستند و مجاهد و مجار و در حفظ حصار خود را محافظ گذاشته بنابراین هر روز چون جمعی
 کثیر از نظام شاه و قطبشاه گشته شدند فتح میسر گشته و سید مرتضی و قطبشاه از دست او محاصره و جدا گشت
 سپاه بیان دگر گشته گفتند که ما محتجی که دستخیز این قلعه یکیم مناسب است که در فتح بجای آوریم و فرار و فرار
 و بر گاه دار الملک مفتوح کرده دستخیز دیگر بلاد و بقاع با سهول و جوی میسر خواهد شد پس با اتفاق از آنجا کوچ
 کرده متوجه بجای آوردند و بنا بر آنکه در آنجا میان نفران بزرگت بر سر مناصب غوغا و نزاع بود و یکس متوجه دفع
 سر لشکر یکانه بنشیند سید مرتضی و قطبشاه بفرمان محاصره نمودند و چنانکه گذشت بعد از مدتی از فتح بجای آورد
 نیز مایوس گشته قطبشاه بولایت خود و سید مرتضی و سزا دار الملکت مملکت نظام شاه مرا حبت نمودند
 و در ستانی و تعیین و تنعیم صلاحاتان بموجب فرمان نظام شاه قاسم بیک و میرزا محمد قلی نظیری با بیعت
 از مردم معتبره بجای آورد فرستاده تا خواستار عا دلشاه را جهت شخراده میران حسین خواستگاری نمایند و در وقت
 فرمان بنام حمید خان شیرازی صادر شد که بالشکر و جمعیت خود همراه قاسم بیک به بجای آورد و حمید خان
 گفت من تاریخ سید مرتضی ام مضمون فرمان را با او با منسایم هر چه او بگوید بان عمل خواهم نمود و سید
 مرتضی جواب داد که نظام شاه بمن گفته تا فرمان بجای من نباشد بان عمل کن اکنون چون من بهد و آنه بخدا او
 بدان عمل میبایم و ترا رضت میدهم حمید خان این مضمون را بصلاحاتان نوشته مواد فرستاد بجای آورد و کار بجای رسید

مرقعی نظام شاه

۲۸۲

در بهمان سال سید مرقعی با لشکر برادر کمال شوکت و شان بقصد دفع صلاحاتان متوجه احمد نکر گردید و در آن کورت
 بعضی از مردم مستعد در میان آمده میان صلاحاتان و سید مرقعی طرح صلح افکندند سید مرقعی برگشته بجانب
 برادر رفت و بعد از پنج شش ماه باز ارباب خصوصیت مفتوح گشت سید مرقعی کورت دوم در ذی قعدة
 سال مذکور در دفع صلاحات خان حازم و حازم گردید و بی آنکه از احمد نکر لشکر برود نامزد شود بر نسبت سالیان لشکر
 بر ارباب صلح آورده با حدت و محبت فراوان متوجه احمد نکر گردید صلاحاتان آنرا شنیده همست بر علاج آن کاشت
 مرقعی نظام شاه را از باغ بهشت بیخ فروخت و بدو از آنجا نیز تقریبات انگیزه عارت بغداد را که درون
 قلعه واقفست جهت جلاوت او مقرر کرد که دیگر آنحضرت بقلعه احمد نکر نرود و دستخوش شاه نام پاتری را که بحسن و جمال
 آراسته نرود و شطرنج جنوبی باحت بهمان خدمت درون قلعه جاود و نظام شاه بتدریج فریفتند او
 شده و بها به خود گردید و در آن وقت سید مرقعی با لشکر عظیم بوالی آمد مکر آمده در حواله قصبه چتر فرود
 آمد و صلاحاتان آمدن او را نوعی خاطر نشان نظام شاه کرد که رخصت جنگ حاصل کرده که در رکاب شاهزاده
 میران حسین بمقاتله سید مرقعی شتافت و بعد از جنگ غالب آمد سید مرقعی و چند او و خان اموال
 و اسباب و اعیان باخته منزوم و منکر بجانب برادر شتافتند و بواسطه تعاقب لشکر صلاحاتان آنجا توقف نمیکشیدند
 از راه برهان پور نرود اکبر پادشاه رفته در آن سال ششزده برهه از بعضی از مردم خستند انگیزه لباس مدویشان
 با احمد نکر آورده قرار دادند که به صلاحاتان در حالت غفلت بقتل رسانند بعد از آن نظام شاه را محسوس و سزا
 بر آن شد و بر تخت تاج کز نشاندند قضا را صبح آنروز که میخواستند که این اراده از قوه بفعول آورند صلاحاتان
 آگاهی یافتند بر شاه بجهان در لباس مدویشان بجانب کون کرینت و توقف در آنجا هم موجب بلاک
 دانند از راه که ست نرود اکبر پادشاه رفت قاسم بیگ و میرزا محمد تقی توسطه حاکم شاه را به میران
 حسین بخدمت با احمد نکر آوردند و اکبر پادشاه در آنسال اراده تسخیر دکن نمود و خان اعظم عزیز گو که را که در آنوقت حاکم
 مالوه بود سپاه را ساخته با برهه شاه و سید مرقعی و سایر سرداران دکن نام سزاه کرده روانه ولایت
 نظام شاه نمود و در آنروز می چاند سپه پی زوجه علی عادلشاد نیز جهت دیدن برادر خود نظام شاه با احمد نکر
 نرود

مقاله سیم روز سیم
 ۱۹۵۵

بلاقت ہی فایض کردید صلاحتجان بدلاور خان وکیل سلطنت عادلناہ پیغام کرد کہ حسین نظام شاہ کہ قلعہ شولا پور
 در جب از چاند پی پی دادہ بود اکنو کہ عادلشاہ فوت شد و چاند پی پی بیوہ کشتہ بانظر طرف آمد می باید کہ آن قلعہ
 تسلیم کاشتگان نظام شاہ نمایند دلاور خان قبول آن امر نا کردہ صلاحتجان اظهار بخش نمود و خواہر
 علی عادلشاہ رابع شہزادہ میران حسین بدولتا یاد فرستاد کہ بر کاکہ عادلشاہ قلعہ شولا پور بد بخش و طوی کردہ
 عروس را بداماد سپارند والا محفل و موقوفہ بانند و در آن اثنا خبر و وصول لشکر اکبر بادشاہ بالوہ رسید
 صلاحتجان بوجہ این میت غل فرمودہ بلیت کا نہ این کسبہ کردان کند ہرچہ
 ممتہ دن کن ممت برہ انہ آن کاشتہ میرزا محمد تقی نظیر پراسپہ سالار سہانت و با میت ہزار ہوا
 بمقابلہ ایشان فرستاد میرزا محمد تقی بہرہ پور رفت و باراجہ علیخان ملاقات کردہ اورا با خود منفق ساخت و عزیز
 کو کہ آرا شیندہ شاہ فتح اللہ شیرازی رازد راجہ علیخان فرستاد تا اورا از موافقت لشکر دکن پشیمان ستہ
 باشکر اکبر بادشاہ منفق کردہ اند و بمعنی صورت پذیر شدہ شاہ فتح اللہ بی منیل مقتود ترمذی کو کہ
 مراجعت نمود و چون در اتولا میان سبیر کو کہ و شہاب الدین احمد خان حاکم اجین مناہفت بود و اتفاق بد رہ
 اعلی داشت میرزا محمد تقی و راجہ علیخان باشکر دکن اعلام سہارت افراشتہ بولایت اکبر بادشاہ در آمد و ہند
 کہ سہرند مالوہ و دکن است مقابلہ عزیز کو کہ فرود آمدہ جب در روز مہیج کد ام بچکت قیام نمودند
 عزیز کو کہ صلاح و جنگ صفت بدیدہ وقت شب ایلغار کرد و از سیراہ بولایت بر آمانہ جلدہ رطپورہ بالا پور
 غارت کرد و چون میرزا محمد تقی و راجہ علیخان از بسندہ پا کوچ کردہ بتجاہب شاکتہ عزیز کو کہ را تو ققت
 شدہ ہر زندہ بار بولایت مالوہ مراجعت نمود آنجا راجہ علیخان بہرہ پور رفت و میرزا محمد تقی با محمد کر شہانت
 و اکبر بادشاہ چون متوجہ مہانت دیکر بود و سہلاطین دکن نیز در غایت شوکت و استعداد بودند در حیران نگوشیدہ
 بتغافل کند ہمیتہ و در آن سہرات فتحی شاہ لولی کہ دستگرفتہ صلاحتجان بود تقریب تمام در مراجع مبارک
 نظام شاہ ہمرسانیدہ چند قبضہ اقطاع یافت و از قسم جواہر و مرصع آلات آنچه میخواست از سرکار آن پادشاہ گرفتہ
 روز بروز قریب و منزلت اوزیا دہی شد تا آنکہ دو سبج قیمتی را کہ از باہت عنایم مراجع بود در واریہ دیاوت

بعضی نظم نامه

۲۸۳

و لعل و زرد و غیره بمسح آمیخته بودند طلب کرد و در بعضی نظام شاه که حاصل کجسرونی نژاد بود جودقی شد
 صلاحیتها را مورد کرمی که آن دو تسبیح را بفتحی خان و اصل سازد صلاحیتها در مقام معذرت شده از درون آن
 با نمود و چون مبالغه پادشاه از حد گذشت بارگان دولت شورت نمود یکی با اتفاق گفتند که دو تسبیح دیگر
 شبیه آن بود بختی شاه باید داد صلاحیتها چنان کرد و بعد از چند روز فتحی شاه و بر آن واقف شده بعرض پادشاه
 رسانید که این تسبیح بابت راجع منت نظام شاه در چشم شده و صلاحیتها گفت آنقدر جواهر که در سر کار است
 از بند و قمار آورده در فلان ایوان بگذار تا تسبیح کنم صلاحیتها مقصود فهمیده آن دو تسبیح و جواهر نفیسه را پنهان کرد و باقی را
 در ایوان محمود بترقیب چیده نظام شاه مردم را کنار کرده با فتحی شاه بدینجا رفت و چون آن تسبیح و جواهر آلات فتحی
 مزید اعراضی شده بدست خود جمیع جواهر آلات را بجا جمع کرده در فروش نفیسه که در آنجا بود چید و در آن اشکند و از آنجا بیرون رفت و چون ارگان
 دولت حجت مختلف آن شبها چون بدینجا رسید و ساقی بجزر و فروش فروخته چیزی دیگر ندیدند تعجب شنس و فرو شده جواهر و وضع
 آلات را بیرون آوردند بجزر و خرید تسبیح چیز تنگ برزید و بود و مردم این معنی را حمل بر حیوان و دیوانگی
 آن پادشاه کردند از آن تاریخ مشهور و مطلق بدیوانه گردید و همچنین لولیمما بعرض نظام شاه رسانیده بودند
 که ارگان دولت از پرده نشینی تو دلگیری شسته میخواستند پیرت میران حسین را پادشاهی بردارند لاجرم بر قتل
 پسر عازم و جازم گردید لیکت بر چند سعی کرد که او را بدست آورده مستهکمت کردند صلاحیتها او را بدست او را زد
 بدفع الوقت میگذرانیدند این اثنا ابراهیم عادلشاه بکلیج دلاور خان حبشی چنانکه بیاید با شکر زخمها
 بجانب سرحد نظام شاه آمد و پیغام داد که عروس را بشهر آوده میران حسین تسلیم نمایند یا با کلمه در او اسیر و بستند
 صلاحیتها جواب داد که قلع و شوالا پور نیستید باید این مقصود بجهول نخواهد انجامید عادلشاه از سینه صلاحیتها
 در مقام خصومت شده او را محاصره کرد نظام شاه انضی را از صلاحیتها دانسته یکبار از صلاحیتها بخش
 خاطر مهربانانه در روی کرده گفت تو عازموزی یا حلال خوار صلاحیتها گفت من بنده با اخلاص توام نظام شاه
 گفت من از پی اندامی و تا فرمائی تو آزرده ام و قدرت بجز من و قید تو ندارم صلاحیتها سر بر زمین نهاده معروض
 داشت که قلع را تعیین فرمائید تا من خود را در سنجیر کشیده و بان قلع رفته چهار خاطر هدس محو کردم نظام شاه

نظام سیم و ضمیمه
 حکایت

تاریخ فرشتہ

مقالہ سیم، رضیہ
ششہ

گفت قلعه و نذاریج پور باید رفت آن ترک سادہ فی الفور سجاہ خود آمدہ بہ بخیر در پای خود کردہ و در پاکی نشستہ
 متعلقان خود را ہمہ راست کہ براہ قلعه آمدہ، اچہرہ برودہ مجوس کردانید و چہرہ احوان و انصار او کہ کیے
 از تنہا محنت بر این حکایت بود اورا از ان ام منع نمود سو سو منہ نیامدہ بعد از انکہ صلاح تجان خود را در قلعه مذکور
 مجوس کردانید نظام ستاد و کالت خود بقاسم بیگ حکیم و وزارت خود بہ میرزا محمد تقی نظیری رجوع فرمود
 و حکم کرد کہ با عادت سابقہ کنستہ ایشان بجزمودہ عمل نمودند و عادت شاہ صلح کردہ از سر حد برکشست و خواہ
 عادت شاہ را کہ بسوزد ہر دو نہ پروردہ بدوشن و طوی بزرگت کردہ میران حسین سپردند نظام شاہ دیگر
 بار برقتل فرزند راسخ و ثانی کردیدہ بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی گفت کہ اشتیاق دیدن فرزند غالب شدہ
 اورا مجلس من خانہ ساریذ ایشان خوشحال کردیدہ شکر الہی بجا آوردند و در ساعت شاہزادہ را بدرون
 قلعه نزد پدر فرستادند و در ابتدا مہربانی بسیار کردہ نزدیکت عمارت بغداد در یکی از محرابا جا
 و در دیگر اورا ۶۰ منالی و بالاپوشن حمید و حمیرہ در آتش زودہ دروازہ را از بیرون مطبوعا ساحت میران
 بہر نوع کہ بود از میان ہنسالی و بالاپوشن برآمدہ چون در حجرہ دید و چہیدہ بود خود را بشکفت دروازہ نشاندہ
 از روی اضطراب فریاد کرد و در آن نزدیک کی فتحی شاہ جبر وادگشتہ از روی ترحم دروازہ کبشود و میران حسین
 بر آوردہ بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی رسانید ایشان اورا در پاکی مرقع نشانیدہ پنهانی بدولت باد فرستادند
 نظام شاہ بعد از دوستہ روز بان حجرہ رفت چون استخوان سپرند از فتحی شہ استفسار نمود او گفت شاہ
 استخوانا خاکتر شدہ باشد نظام شاہ قبول آنمنی نمودہ نشدہ و ہتسید بسیار نمود فتحی شاہ گفت من
 اورا بقاسم بیگ و میرزا محمد تقی سپردہ ام نظام شاہ قاسم بیگ و میرزا محمد تقی را نزدیکت دروازہ قلعه
 طلبیدہ حقیقت حال استفسار نمود ایشان بنا بر مصحت ملک انکار نمودہ گفتند ما این واقعہ حسب مذاکریم
 حکمین شدہ در لحظہ ہر دو اسپر را مقتیدہ و مجوس کردانیدہ عہدات سلطنت میرزا محمد صادق اردو بادی رجوع فرمود
 و چون او نینسرد باب قتل شاہزادہ اطاعت نمود بعد از نہ روز مقتیدہ و مجوس ساختہ سلطان حسین بیزاد
 کہ زامیندہ احمد مکر بود بمضب و کالت نواختہ بخطاب میرزا خان و مضب پیشوا بی مخصوص کردانیدہ او

مرثی نظام شاه

۲۹۳

مقام سیم روز شنبه
۱۳۰۲

چون اراده نظام شاه میداشت فتحی شاه و خوشیان و سرداران او را بپندل نقود فراوان از خود را منی ساخت
 پنهانی نزد دلاور خان پاسبان فرستاده پیغام کرد که این پادشاه دیوانه مطلق شده میخواهد که پسر خود را
 بکشد اگر شما امداد مرا بر ذمه خود فرض کرداسید و متوجه سرحد گردید میتوانم که پدر را کنار کرده پسر را بخت
 ممکن سازم دلاور خان قبول این معنی کرده با عادل شاه متوجه سرحد گردید میرزا خان بوسناطت فتحی شاه برین
 نظام شاه رسانید که عادل شاه با سپاه فراوان بقصد تنجیر ولایت احمد نگر رایت عنایت افراخته بتخیل
 می آید در بنجاب حکم صیت نظام شاه چون از مقدمه خبر نداشت علاج آن امر میرزا خان رجوع فرمود میرزا خان
 امرای گلانرا بدان رساند که لشکر کشی عادل شاه به تحریک ایشان است مقید گردانید و قراتبان و آشنایان
 خود را بجای ایشان نصب کرد و با جمعیت خوب از احمد نگر برآمد در ظاهر قصبه دالوره فرود آمد نظام شاه
 از مقام کردن میرزا خان متوجه گشته مسود این اوراق محمد قاسم فرشته را جهت تحقیق محاط نزد امرا مرسل داشت
 چون میرزا خان احساس مرانست بآن شخړه رواجی میدیست یقین کرد که حیقت حال بناظر آورده آنچه هست
 بیلاحظه بعرض پادشاه خواهد رسانید ازین سبب از رفتن بلشکر گاه در اضطراب و تلوار افتاده بفتحی شاه گفت
 اگر حکم حاصل کنی که من بلشکر رفته ام را بجنگت خصم ترفیب و تحریص نایم عجب مرحمتی و شفقتی خواهد بود و بلشکر
 آن دوازده هزارهون نقد صحبت مجلس بزم شاد داده روانه خواهم شد فتحی شاه که نام دوازده هزارهون ^{شنید}
 در ساعت بنظام شاه عرض کرده حکمی بچقاوی حاصل کرد که میرزا خان خود بلشکر رفته بدافع و ثمن متبام ناید
 وی بدین امر شایع و مسرور گشته بی توقف دوازده هزارهون بفتحی شاه تسلیم نمود بهنوز این مولف
 لنگر بود که میرزا خان با یلغار باجآمد و چون اورا طشت از بام افتاده بود و خاص و عام براراده اش مطلع بودند عازم
 آن شد که مولف را مجوس و مقید گرداند تا جنبه را رده بعرض پادشاه نرسد در این اثنا یکی از دوستان
 مرا برین آگاهی بخشیده بیاری هیونان با درنتار از اردو قریب بشام بگریتم میرزا خان واقف گشته جمعی
 کثیر دنبال من نامزد کرد چون مشعل و دیوینی خاموش گردانیده بودم و ایشان برعکس آن افروخته بودند ازین
 جهت تعاقب آنها اثری مترتب نشد این فقیر قریب صبح بود که ببلار منت نظام شاه رسید و از عقب سپرد

مقاله سیمیه

تقدیر و اندیشه میزبان در تفصیل معروضی و اسمی نامه معارضه منسب و گفت آنچه تو میگوئی خلاف واقع
است بزرگوارم غرض از میرزاخان صدره که با بدین گفت کفتم ابامیرزاخان عدالتی نیست که در حق و
صفت ما بدینچه تنگدانه ام حبس صاحب خود را بینه و میباید که معتقد به صدق و کذب من بزرگان
ملا بر شود در این حرف و حکایت بودم که معاینه آنجا جاسوسان از گرد راه رسیدند و خبر آوردند که میرزاخان
بسیع امر ابرو لونا با در فست که میرزاخان حسین را از قلعه بیرون آورد و پادشاهی برداشته است و احمد نیکو
نظام شاه در دیای تیرت افتاده از بند و طریق علاج استفسار نمود معروض داشتم که بدو هیچ علاج
این مقصود است کی آنکه پادشاه این پس برده برآمده سوار شوند و با این دوسته هزار سوار و خاصه جنرال
که در کاب با پونده بجا بنشینان اینکار کرده است و بر میرزاخان بگیرند که بجز و شنیدن این جنبه جمع
مرا و سبب بزرگ رفاقت میرزاخان که در ده خلافت عیش و شادمانی خود این شده نظام شاه گفت پیش از این
بگذر روز فلان خواجگشای مطبوعی برای من آورد و مجتهد و خوردن در دیشک و بزم سوزو کی طبیعت رسید
منجر با سهال و موی شد اکنون حشای من در وجع است و قدرت بر سواری ندارم کمان من است
که میرزاخان با خواجگ با ساخته انطبوح را مسموم کرده اند و بود که تم علاج دیگر است که فرمان استخراجه صلاح
قلعه دندار جمهوری در ستاده بنجیل او را و دیگر مردم را که در قلعه محبوس اند بطلبند و خود نیز بدولت و سعادت
در پاکی نشسته بهانه شکار بجان بده جنیر که در راه صلاحخان است قشر یف برند که بجز در رسیدن
صلاحخان پیاپی سس عالم پناه یکی جیل و سلم از شخراده و میرزاخان جدا شده بملازمت خدایگان اعلی
خواهند پیوست نظام شاه در ساعت فرمان طلب صلاحخان و قاسم بکیت و میرزا محمد تقی و حکیم محمد مسعود
نوشته مصحوب قاصدان جلد روانه نمود و خود نیز ساعت خوش کرده میخواست که سوار شود ناگاه فتنی شایسته
بهرام سرد پای او نشاده بهای مای کرستن شروع نموده گفت بجز در فتن از قلعه احمد نگر بجز مردم
خاصه جیل که ما ضررند برای مجرای خدمت خود ترا گرفته پیش شخراده خواهند بود نظام شاه باور کرده و نسخ بخت
نمود در آنروز در آنجا حفظ مدارا اشتغال داشت آنروز بحضور اقدس طلبیده بکامله شریف سرفراز
خست

مرقعی نظام شاه

۲۸۸

و او پادشاهی بود قوی بیگلرکوند کون و فراخ چشم و بلند اندام شوکت و مصداق با هم صبح داشت و کار
بغایت نیکت میگفت بغیر گفت فتحی شاه چنین و جهان مسکوید بهتر است که در همین قلعه بوده اختار صاحبان
کبشتم چون فقیر چاره نداشت موافق مزاج آنحضرت سخن گفته رضا بقضاد او اما چون این حکایت فاش شد حبس
مردم از سوار و پیاده که نزد او مانده بودند بیدل و ناپوس شده فوج بجانب دولت آباد شتافتند و میرزا
انزیم و مول صلاحیتان دو منزل رایگی کرده تجیل بر چه تا متر شاهزاده را با حمه مکر آورد و داعی اراده نمود که در
قلعه بسته تا رسیدن صلاحیتان محافظت نماید اما چون صغیر و کبیر خود را بزرگداشتند بشاهزاده ملحق شدند و
خارج فتحی شاه و کبیر او سبزه نام و تنه چهار پرده دار کس در قلعه ماند سو و این اوراق دست از مدافع باز
داشته سکوت اختیار کرده در آن اثنا شاهزاده و میرزاخان با سی چهل کس از مردم اجلاس او با
بقعه درآمد با ششیرهای برهنه بجا رفت بغداد که مسکن نظام شاه بود در آنجا دیدند گشتند شاهزاده سبزه
شناخته و نسبت هم کجی منظور داشته مانع گشتند در راه سواره خود بالای عمارت بغداد بروه قولا و فعلی
لی اندامی که در عالم مشهور است نسبت به پدر بجای آورد نظام شاه سکوت اختیار کرده از روی حیرت بچاک
دی سینگریست و چون شاهزاده سر شمشیر برهنه کرده بر شکم وی نهاده گفت چه میکنی که این سیخ را
اینچنان بر شکمت زخم که از پشت بیرون آید نظام شاه آه سرد کشید و گفت ای مردود حق و عاق پدر پدر روز
دیگر همان تو است اگر خشم فرمایی مروت خواهد بود الا خست بیا باقیست شاهزاده چون این سخن بشنید
ترک حرکات ناخوش کرده از عمارت بغداد فرود آمد و با آنکه پدر گرفتار مرض الموت بود مهربان کرده حکم کرده که او را
در حاقم برده در حمام بروی او مسدود سازند و در کلن آتش تند بر آفرخته جمیع معتذرا به بندند و آب نهند بوزن تاجان
سجده تسلیم کند و فرمانبران چون چنین کردند آنحضرت صبح روز چهارم ماه ربیع الثانی و تعیین و تعیین بجوار رحمت
ایزدی در اصل گشت و علماء و فضلا بطریق مذکور شایان خیمه و کفنیه او پرورخته و بر رسم امامت در صندوق گذاشته در
باغ روضه مدفون ساختند و برهان نظام شاه ثانی استخوانهای او را بگر بجای معارف نهادند تا در جنب جد و پدر خود
اورانجا کف سپردند و بت سلطنت مرقعی نظام شاه بیت و چهار میل و پنجاه بود مرثیه درواکه اسکن

حسین بن مرتضی نظام شاہ

۲۱۹

مخالف روسیہ
۱۹۲۳

جمع راہبنت قرار ازو ایرہ زمانہ دورست مدار زہنساہ امان زوہسراہنہ مدار کرتیج ستم کشد بناہہ ہتسار

ذکر سلطنت میران حسین بن مرتضی نظام شاہ و واقعات پرشہ و شہین او *

چون میران حسین برادر مولی میرزاخان پسر اورحام مراد گنت پخت احمد فرمتکل گشت میرزاخان صاحب خدیار کرد
میرزاخان خواست کہ تقلید دلاورخان کرد میران حسین را کہ شائزہ سالہ بود درخانہ لساند و خود تصدی جمیع منہات
کرد لیکن از آنکہ میران حسین شوخ طبیعت و اجلاف پیشہ و پے عتد ال و عاقبت نیندیش بود ہمین
صورت نسبتہ بر روز سواری مسیگر و سببے ازو ایرہ زاو تا وہم الان خود را منصب امارت دادہ مقرب
کرد ایند و روز کار بلبو و لعب میگذرانید ہشہا با سببے او با سببے او با سببے او با سببے او با سببے او با سببے او
حالت مستی ہر کہ بنظرش مدعی آمد بہ تیر و تفنگ و شمشیر اور میکشت و رین اثنا بعضی از مستربان بمیران
حسین رسانیدند کہ میرزاخان شاہ قاسم برادر مرتضی نظام شاہ را از قلعہ سینہ طلبیدہ درخانہ خود چہان وارد
تا وقت ذمت ترا معزول ساختہ اور اپادشاہ کردند میران حسین را یغ کشتہ میرزاخان زہو کلان سپرد چون روز دیگر ہجوم
شد کہ حکایت شاہ قاسم غلط است باز میرزاخان را مقرب و معزز کردہ بندہ پایہ جاہ و ہر اہلہ تر ساختہ میرزاخان براس
دفع مظنہ بمیران حسین عرض کرد کہ وجود و ارمان مملکت موجب قتل و فساد است صلاح دولت در آن فی ہم کہ شاہ قاسم
داع ال و اولاد او قتل نمایند میران حسین قبول ہمین کردہ فرمان بقتل انجمت صادر فرمود تا امام و اولاد و کورایش
کہ پانزدہ ہنسر میشند و دیگر روز بقتل آوردند چون سبتلا و استقلال میرزاخان از حد کشتہ انگنخان و طالب خان
کہ برادر رضاعی میران حسین میشند در حالت مستی ہمیشہ ای زبان بکشتہ میرزاخان میکشوند و میران حسین
ازو بر حدز شدہ گاہ گاہ میگفت کہ اورا بہت آوردہ بغلان شمشیر کردن خواہم زد و گاہ میگفت زیر پای فلان منسل
خواہم انداختہ و این سخنان میرزاخان شنیدہ چون دل از خشت و جاہ نمیتوانست کند و خود را پادشاہ پی تاج پخت
فرار گرفتہ بود علاج آن در قلع و قمع میران حسین است و میران حسین نیز فہمدہ و در روز پنجشنبہ دوازده ہمسہ چاروی
سببے و تعیین و نہا یہ صیانت سخنانہ انگنخان رفتہ تا کار اورا تمام سازد میرزاخان چاریرا ہمانہ ساختہ

تاریخ فرستہ

۲۹۰

مقالہ سیم روز سیم

خواست و آقا میر شیر دانی کہ از اعوانش بود و میران حسین امد از مخلصان خود می پنداشت بجانہ انکس خان فرستاد
 آقا میر وقتی بہ ہجرت رسید کہ میران حسین طعام خورد و بود انکس خان علامہ جہت او طعام حاضر داشت او اندک خوردہ
 چنانکہ میرزا خان اورا آموختہ بود فی کمان از مجلس برخواست و جانہ خود رفت میرزا خان میران حسین پیغام کرد کہ آقا میر
 از امرای طمان نہاست اورا باید بیرون قلعہ آسہ کہ فرستادہ در منزل خوب جا دہد و مکن رہی بجا خود او بازوارند تا
 بمیامن توجہ شاہنشاہ بہ میران حسین از خانہ انکس خان برگشتہ در باغ بیرون قلعہ نشستہ بود میرزا خان بہارش
 رسید و گفت چنین شنیدم کہ آقا میر بسیار بد حال است و معلوم نیست کہ ازین مرض بجات یا بد کہ پادشاہ حقوق شد
 اورا منظور داشتہ بہ پرسش او بروند کمال سبہ پروری خواہد بود میران حسین بچنان کیفیت شراب با دو کس از
 نزدیکان سوار گشتہ بمرہ میرزا خان بقلعہ رفت و در آنجا چون غیر از اعوان میرزا خان کسی دیگر نبود دروازہ بہ میرزا خان
 مقید و مجوس گردانیدند و میرزا پیرنیش بوری بقلعہ لہا کہ فرستادہ کہ پسران پادشاہ بن حسین نظام شاہ را کہ کوچک
 بودند یا در تاجکرا کہ صلاح بداند پادشاہی بردارد و میرزا سہ روز دوم و پسر پادشاہ را کہ یکی ابراہیم و دیگر
 اسمعیل نام داشت با حمد مکر آورد و میرزا خان بر خیر و نقدی قاسم بیک و میرزا محمد تقی نظیری و میرزا صادق
 و میرزا سید الدین استرابادی و سایر اعیان و افاضل غریب را کہ در خانہ خود بودند و ازین معاطلہ آگاہی نداشتند
 روز شام ہفتم ماہ مذکور از شہ بقلعہ طلبیدہ مجلس بیارست و قریب بوقت ظہر برادر کوچک اسمعیل کہ دوازده
 سالہ بود بر تخت نشاندہ بہار کجا دستول بودند کہ بکبار بیرون قلعہ عوفاطنہ شد مردم متلاشی شدہ جمعی را فرستاد
 کہ حقیقت حال معلوم نمایند ایشان برگشتہ چنین اخبار رسانیدند کہ جانان مولد محمد می کہ از منصبداران صدہ است
 با جمعی از منصبداران دیگر از دکنی و حبشی اتفاق نمودہ آمدند و سیکوینا چند روز است کہ پادشاہ خود میران حسین
 را ندیدہ ایم و از حال او خبر نداریم یا اورا پست ما بفرستید یا مارا ببلارست اورا و ہمہ میرزا خان از خاست خود
 و سخنت جو ابداد کہ میران حسین لیاقت و قابلیت پادشاہی ندارد پادشاہ ما و شاہ اسمعیل نظام شاہ است بین لفظ
 بیرون می آید و سلام شما میکنید و جانان مینہ از پیشہ در مقام پر خاست شدہ و بجز بود کہ تا در شہر آمد کہ منادی گفتند
 کہ ای اہل کون بدین واقعہ باشید کہ میرزا خان و سبب غریبان بیرون قلعہ مجتہد گشتہ حسین شاہ را معیت ساتھ

حسین بن مرتضی نظام شاه

مطلبیم رو ضمیمه
شده

و متوجه بود که دیگر پیرا و شاه سارند باید که تمت بر تخلص و شاه خود کاشته تسلط غریب و غیب زادگان از سر خود فتنه
و الا یقین دانند که بعد ازین بخت نین و مرزنده کنیان بکنبری و غلامی ایشان گرفتار خواهند گشت ابل دکن که بی میست بود
چون این سخن شنیدند سنج و مکتل سنده و حج فین منوبه قلعه شده و در دونه نامت پنج شش هزار سوار و پیاده و
بسیاری از بازاری و غیره نزدیک جمالیان مجتمع گشتند و شبان بالتمام نزدیک قلعه هجوم آورده با ایشان پیوستند
و چون دولت میرزاخان روی باخطا داشت و آنچه اراده الله بدان تعلق گرفته بود منجاست یو قوع آید در استدا
حال جمالیان با بیت و هزار سوار که نزدیک قلعه آمد و میرزاخان کرد و کور و محبت کشته جمع با بدخ شر او بیرون
نفر ساد و هیکه هجوم عامه شد سوار و پیاده و پیشا برید کرد آمدند بسبب یک از مردم درونی یکت همیان در سنج
و اوه خالوی خود محبه سعیده کشور خانرا با صد و پنجاه غریب زاده و هفت غریب و بیت دکنی و یکت فیل بخت که علامه
نام داشت بدافعه و مقاتله جمالیان نامزد نمود و کشور خان هر چند میدیدست که این جماعت محدود با شکر کران
کاری نمیتواند رسانست اما بیعلاج شده از قلعه برآمد و حملهای مردانه نموده با اکثر غریب زادگان بقتل رسید و ده پانزده کس
که رخنهای بسیار برداشته نیم جانی داشتند که بجهت بقلعه آمدند و خود را بمیرزاخان رسانیدند میرزاخان چون غریب زادگان
که با ستظار ایشان مرتکب جنان امر خطیر شده بود کشته دید مضطرب و حیران گردید و گفت خوفا می کنسین
برای میرزا حسین شاه است می باید که او را بقتل رسانیم تا آتش فتنه فرو نشیند پس یکی از غریب زادگان که اسمش
بن ذوالفقار خان نام داشت حکم کرد که حسین شاه را ازین جدا ساخته بر سر نیزه بسته و بالای برج بر سر زاده
لصب کرد و فریاد برداشت که اگر هجوم و سر برده شما برای حسین شاه است اینک سر او بالای نیزه است با
که دل در سلطنت اسمعیل بن برهان نظام شاه نهاده بخانههای خود بروید که بهنایتهای خسروانه او سرافراز
خواهید کرد بعضی از و کنیان و شبان که عمده بودند حازم مراجعت گشتند و جمالیان براراده ایشان و فضا گشته
مانع آمد و گفت اگر حسین شاه کشته شدی باید که از غریب زادگان نظام کشیده ز نام مهات سلطنت اسمعیل شاه پستیم
و با تفاق امور پادشاهی را سامان نمایم چه ضرورت که غریبان منفردی این امر خطیر باشند پس یکی جمالیان را به پیوستگی
قبول کرده اند و لخانه میان یکدیگر قسمت نمودند و عهد و شکر در میان آورده هر محاصره قلعه ساعی گشتند برای آنکه حوام
دلکه

تاریخ فرشته

۱۳۹۲

مقاله سوم در نظم
۱۸۵۹

دکتر سوزجی رانزدیکت در عازله برج دبار و فرستاده پیام کردند که مردم مسیکو نیک که این سر میران حسین نیت
 سر را بریزند از اندام دکتی و جیبی پشیمانته مایوس شوند دوست از جنگ باز دارند خوب خواهد بود میرزا خان
 باور کرده سر بریده میران حسین را نزد اخت و جمال خان و یا قوت خان حبشی اگر چه دانستند که سر او است
 تا اغاض کرده گفتند که سر او نیت پس اورا چاد چیده در کوشه پنهان کردند در آن لحظه کاوا از علف و سگین بار کرده
 انپیش قدم برای فروختن میروند جمال خان فرمود تا آتش را نزد دیکت قدم برده آتش زده بیفروزند چون چنین کردند
 آتش در تختای در عازله افتاد و قریب بشام از بیم پاشیده و از آنکه خشک را بر سر راه افتاده بود مردم درونی و برو
 راه آمد و شد مسدود گشت بعد از آنکه دو پاس از شب بگذشت و شعله آتش فروست دروینان و بیرونیان بجا
 قوار و آرام گرفتند میرزا خان با جمعی از احوان و اصهار مانند بانی خان و امین الملک و نیشابوری و خانخانان و سید محمد
 سمائی و بهادر خان کیلانی و میر طاهر علوی و آقا میر شروانی و شهباز خان و کنی و اسمعیل خان کرد ششیرا
 ان پیام بر آورده بهیت مجموعی اسپانرا محض کرده از در عازله بیرون ناخند بعضی در اصل شهر و بعضی در حوالی شهر
 نشسته شده میرزا خان بجانب جیر کرخت و تا چند گاه اثری از او پیدا نبود و دکتی و جیبی در اسب بقله در آمده
 ان مقدار از خبر بیان که در انجا بودند غیر از چهار کس قاسم بکیت و سید شریف کیلانی و اعتماد خان ششتری و خواج
 عبدالسلام تونی که گنجی پنهان شده بودند باقی را که قریب سیصد کس بودند بقتل آوردند و از جمیع قتلگان میرزا
 محمد تقی نظیری و میرزا صادق اردو بادی و میرزا آتین استرابادی و ملا نجم العین ششتری که بر بکیت در آن عصر
 و نظیر خود داشتند میرزا صادق با وجود فضل و دانش منشی خوب بود و شعر را نیکو میگفت و این چند رباعی که سجا طر
 ثبت افتاد رباعی ای ریزن کاروان زهد و پرینز به بیت دوستی خصی آمیز در کوی
 تو از جرم ظار کیان به جای ستادن است و نه پای کیز رباعی زانم که به بزم سادگی کرم
 صبر اکنون خشن از دستم سحر کرسوز من از خلس فرون شد چه عجب سوزنده تر است آفتاب نه
 با میضا من مصف اقدس مقدس کیشم من بیگل علوی قنانه بشم خوبی در زمان چشم بخت زنده
 چشم بدامکن از نویشم ای روشنی چشم ز جویان بیدار ای وصل بومم درون اعمار

تقدیر به نصیب
سعد

۱. بحرن به بیچاره اسلمه نگویید کنار خالص بر کی و باره العاص چون صبح صادق دمیدار گشته غیبان پیش
 بظن آید. حمان خان با اعمان و نصاریه نعلیه. • بسکه که بر کعبه و غریبان ترا برون برند و در صحرا آنه اخته متعلقا ترا
 از کفن و دفن مانع گشته و میانه آن حسن مایه معسل را در مایه روضه فن کرده و سمیل نظام شاه را بر پهن نشاند
 و مجدداً قتل عثمان و تاراج اموال ایشان و سوختن کسبند عمارات آنها حکم فرمود شکر یان و خاندان
 دست پیدا از استنین ظلم بر آورده و ضعیف و سرفیلد و تو اکر و کد و لو اکر و سوداگر و مجاور و مسافر و نسیب یا غیر
 تمام در سواهی لاکلام بعضی بپلاکت رسانیدند و آتش در عمارات عالیه ایشان زده سر کسائی که بغرق فرودان
 می سود زمین ساه یا پمال جفا کردند ایندند و و سینه کانی را که روی از موه و ماه می پوشیدند عمومی کشان به بر زمین
 کتیدند و روز چهارم میرزا خان از احوالی چیز گرفته آورند و بحکم جهان خان تخت بر خر سوار کرده در شهر کرده و اسیدند
 و بعد از آن یار چه پارچه کرده بر سر بازار آویختند و تمسبه خان شیراز نیز با برادرانش سید حسین و سید محمد و پیشش
 سده نصی بدان تقریب که با سرزا خان به استمان بودند گشته اجساد آنها را در زمین توپ نهاده آتش دادند
 تا بر ذراته اعضاء ایشان سحای امان و دست بیفت روز بگزار غریب در شهر قصبات بقتل آمده اسباب امول
 ایشان بناراج رفت درین اسافرا نادان جنبشی که از امرای کلان بود از جا گیر خود آمده برخی از اجلاف و ادب باش
 و کن را ساسن کرد تا آتش فتنه فروشت و جامع غنی قلل از غریبان که در گوشه و کنار در حمایت جشیان
 و دکنیان بسبب آشنایی در شهر پنهان بودند از آن طریقه نجات یافتند بیت که در آنکه این
 دخمه دیو بود چه تاریکها دار و از نیک بود چه نیز نیک با بجز در آن با خفت است چه کرد و کشتا ترا سر انداخت
 فلک نیت بکسان در آغوش تو طراش دورنگ است بردوش تو مدت سلطنت تیر شاه مقبول دوا
 الا سه روز بود و البقاء الملک للعبود و کتب میر مطور کرده که تیرویه پدر خود و نیز راکشت سال با بر خود و پنهان بقر
 طیف عباسی در قتل بدر خود متوکل عباسی با ترکان چه استمان شد و کیسال عمر نیافت و کذا گشت میرزا عبداللطیف
 بن میرزا العلی بیگ بن میرزا شاد رخ بن امیر تیمور صاحبقران قصد پدر کرده و مشل میرزا العلی بیگ فاضل صحرا
 ربا در استناد و پادشاهی نکرد و در دکن میران حسین شاه پدر را بچنان مشغولت بلاکت ساحت سال با با تانیم

نرسانید فرد پدرکش پادشاهی پادشاید و کرشاید بحسنزده مدنیاید

ذکر سلطنت اسمعیل بن برهان نظام شاه ثانی

پیش ازین در ضمن وقایع مرتضی نظام شاه مذکور شد که بر پادشاه بن حسین نظام شاه که در قلعه لهما کر مجوس بود بدن تقریب که برادرش نظام شاه در حیات نیت یاد یوانه شده است و بهتمت سلطنت نمیتواند پرودا خست خسروج نمود و بخت کرده بخت یافت و ترزا کبر پادشاه رفت اورا در آنوقت در مملکت وکن دو پسر بود یکی ابراهیم و دیگری اسمعیل اما ابراهیم چون مادرش چشمه بود سیچر ده واقع شده بود و از صورت ظاهری چندان بسره نداشت و اسمعیل که مادرش دختر یکی از نو است کوکن بود بپیرت و صورت انصاف تمام داشت و صلاحیتان هر دو در قلعه لهما کر مجوس ساخت چون میرزا خان در ممت مزل میران حسین شد و وارثی خیر از آن دو برادر در مملکت نظام شاه حاضر نبود بر آید ایشا نرا از قلعه لهما کر طلید و با آنکه ابراهیم برادر بزرگ بود میرزا خان اسمعیل را بر بخت حکمرانی متمکن ساخت و چنانچه سحر بر یافت جانان مهدوی نیز اسمعیل را پادشاهی قبول نمود و زمام ممتت پادشاهی بقضه اقدار خویش در آورده و ممتت بر تربیت محدودیه مصروف داشت و اسمعیل را که کو چکسال بود نیز نکیش خود در آورده و خطبه مثنی عشر بر طرف ساخت باید دانست که محدودیه اعتقاد است که شخصی حنفی نیز سید محمد نام در هندوستان در او اشرقتین و تعایبه دعوی کرد که من مهدی موعود بلسان شمع ام و چون بعضی آثار و علامات کرد مهدی حقه الزمان قرار داده اند در وی بود تصدیق قول او نموده و آن ظهر من الشمس است پس را قم این اوراق محمد قاسم فرشته از آن ساکت کشته سر رشته مقصود بدست می آید و میگوید که در آنک زمان از ا طرف و جواب پسند وستان طالب محدودیه مجتبی کشته فدوی اسمعیل نظام شاه شدند و جمانا خا نرا خلیفه خود دانسته شمشیر نازدند و جان شمشیر کشته از آنجا که بدو داخل صلاحیتان که در قلعه کهرله در سرحد مجوس بود خبر کشته شدن میران تهمین شنیدند خسروج کردند و امرای مجوس که اندر و اج مذمب محدودیه آورده بودند با و گردیده بقصد استیصاص جمانان متوجه آمدند و دو روز در آن نیر از ممتت لهما کر پادشاه و حیه تنیر ولایت نظام شاه کرده از جیا پور روانه گردید و جمانان سلطان با

تخلیم روخیم
سه

جماعت محمدیه بهمت بر علاج هر دو امر صاحب معروف داشتیم براه اسمعیل نظام شاه اول با استقبال ملا تاجان شرافت
و در حوالی بن جنکت کرده اورا بجانب برهان پور کریمه و از بانجا با استقبال عادل شاه پیش شرافت و تندر یک قبضه
اشتی قاریب فریقین روی نمود و قریب پانزده روز در حال بل یکدیگر نشستند و چون بچراغ جرات نمودند و در حاشیه
رسل در سایل در میان آمد و صلح نمودند بان شرف که جانان پالی میران حسین شاه مقتول را با پختا و هزاره یون
نعل بهادید جانان بعد از اعطای مبلغ مذکور با حمد گرفت و در روز عید رمضان همان سال بقیه فریبانی که شرافت
فردا و خان در قید حیات بودند و قریب سیصد کس زیاد نمیشدند پیاده و در حال بجانب بیجا پور احسراج نمود
و لاور خان احوال ایشان بعرض ابراهیم عادل شاه رسانیده آن مردم را در سلکت ناکران اندولتخانه منظم
کردانید و در اقم تیزه نوزدهم صفر سنه شان و تسعین و تسعمایه از احمد نکر بیجا پور آمده بواسطت دلاوی
بشراف آمانه بوسی شاه عدالت کتر منصرف گردید و در سلکت ناکران و ملازمن او انتظام یافته تا ایدم
التحریر از خاک و بان آن متبذره است و در همان ایام ملا تاجان که قریب چهار سال از عمرش رفته بود آثار حلت
در خود مشاهده کرده از اسمعیل نظام شاه بوسیله جانان قولنامه حاصل کرده از اسیر و برهان پور با کنگه آمده قبول شد
نکرده در قصبه بیجا پور که معمور ساخته او بود ساکن شد و متطاول طلبی گردید چون در همان سال یعنی شان و تسعین سنه
مربخ روخیم به عالم قسچ و از کرد و کبیده سکه بالای کوه شرقی احمد نکر در ایام و کالت ساخته بود و فون گردید و در
یکت پسر موسوم بر قرضی قلی یار کارماند و اکنون در ملازمت مرضی شاه بن شاه علی روزگار بسر میرد و چون خبر
جلوس اسمعیل نظام شاه بر تخت احمد نکر بمساع جاه و جلال ابریا و شاه رسید برهان شاه راز و ولایت بکش
که مابین اسل سند و کابل است و در اینجا قطع داشت طلب فرموده گفت سلطنت احمد نکر را تا دستخا
بجو میرسد ما بتواندانی داشتیم انقدر لشکر که در تغیر بنگان در کار باشد همراه گرفته برای منزل فرزند
خویش و اخذ مملکت موردش و خبر نای برهان شاه معروض داشت که اگر سپاه پادشاه بیجا پور باشد مردم
موجوش گردیده در دستام مرده غادر خواهند شد اگر حکم شود تنها خبرند دکن رفته اثالی انجارا با خود ایل و مقنا
ساخته با خود موافق گردانم و بملازمت و نرخی مملکت موردش را متصرفت کرده پادشاه آن را می رسند

تاریخ فرشته

۳۹۶

غلام محمد
۸۵۳

اور از خست دکن فرمود و پرکنند بندگان بجا گیرش دادند بر این علیخان حاکم آسیر فرمان نون که در معاونت بر
 الملکت تقصیر نمایند بر شاه چون لبرحه دکن رسید در هندیه محبت تمام کرده بزمینداران ولایت نظام
 و سرداران الملکت قولنامهها که رسم دکن است اصداد فرموده با سعادت و انقیاد ولایت نمود و یکی اخلاص
 اخلاص و بچستی کرده طالب قدم کشتند بر شاه از راه کوناره با مسدود چند از سوار و پیاده داخل ولایت
 بیا رشت و جاکیر خان حبشی که از امرای سرحد بود از محمد و میثاق پشیمان گشته اتفاق وفاق را بنفاق مبارک
 کرده بچکان فیام نموده بر شاه منظم کرده و جقتای خان ملکت که از امای او بود بعتل آمد بر شاه فرشته
 و مال بندی به مراجعت نمود و شب در روز اندیشه استیصال جماعتان و اندک مبرودت شده چون ابراهیم
 عادل شاه و راجه علیخان در تمام اعانت بجناب شدند از بندی به برهه پور آمد و در جمع آوردن لشکر کرد
 و جاکیر خان بر این امر در مطمع کشته طایفه و تیرا که قریب ده هزار بود تا خانه سانه مشورت نمود بعد از فیل و
 قان بسیار قرار دادند که سید امجد الملکت صد و پیر شکر برار را با امرای آتش و در حجت مقابل راجه علیخان
 و بر شاه معین گردانند و جاکیر خان با سپاه احمد که بمده عادل شاهیه قیام نماید پس جماعتان بسره اسماعیل
 بجانب عادل شاه شافه بجوالی قصبه دار سنگ با دلاور خان حبشی جنگ نموده و بی و شجاعت همه دیان
 فدوی غالب آمد و سید فیل با دشاهی را متفرقت شد و هنوز در قصبه دار سنگ بود که روز چهارم خبر رسید
 که امرای راجه و کوشش عادل شاه و راجه علیخان مطمع و منقاد بر شاه گشته در سرحد برهه پور ملاقات او نمودند
 جاکیر خان از شنیدن این خبر در غایت شوکت و خشم روانه برار شد اما عادل شاه حسب الالتماس بر شاه
 و راجه علیخان تعاقب جاکیر خان نموده امرای برکی را نامور کرد و این که در همه جا کرده و دوی اسماعیل نظام شاه تاضه
 گذارند که غایب و آذوقه بار دوی او برسد ازین سبب بسیاری از مردم جاکیر خان ترک رفقت کرده نزد بر شاه
 رفتند و جاکیر خان عقاد بر اخلاص و بچستی قدم قدم کرده و چنان می جنگ تا بنجات رو بکنیز رسید و چون مردم
 بر شاه آن کلمات را بسته بودند از راه دیگر که غایت صعوبت داشت متوجه شکر بر شاه شد بیت
 کسی را که دولت بر افتد ز راه بر این شتابد که افتد بجاه در آراه چون آب کم بود و گرنی بود بر جاده

اسمعیل بن برهان نظام شاہ

۲۹۷

مقالیم در بیستم
سنہ

جہانخان و مردم او بسیار محنت کشیدہ و باب اختیار منزل حیران گشتند در این اثنا خبر رسید کہ در ستہ کر وہی لہنت
و آب فراوان را در جہانخان بیعلاج شدہ متوجہ بجانب کر دید لیکن برہانشاہ و راجہ علیخان پیشتر از جہانخان کنار
آب رسیدہ نزول نمودند و جہانخان و لشکرش کہ با میدان آن آب ایٹار کردہ بودند تشنہ و بہ حال بد بخند و دور
بچہ استغبر شنبہ در صحرا ہی کہ از محنت نشان میدادہ خشکیس و اغ تشکی جب کر خورد می نهاد فرد آید ملت
زمینی زکو کر وہی آب تر ہوایی زود زنج بکرتاب تر لشکر جہانخان سر بہم با طرف و جوانب محسوس
شافتند و یکت کر وہی سخنانی دیدہ جدا بخار قند و وقت در آب یافتند کہ سدر من حیوان ناطق دست
ند از بلاکت سجات یافتند و جہانخان صلاح در آن دید کہ در ہما روز بلکہ در ہمان ساعت کہ اسپ و فیل و آدم
سیرانہ صفت قتال آراستہ معاملہ را مفرغ سازد و چون اعوان و انصار او بدان امر بہداستان شدند بی وقت
فوجہا آراستہ روز سیزدہم رجب سنہ نوح و تسعین و تسعایہ را بہ بجانب محسوس برہانشاہ و راجہ علیخان
کردید و با آنکہ میان ہر دو سپاہ چنان فاصلہ بود کہ یکت عقل را عبور از آن دشوار مینمود و بر حمت فراوان
از آن بگذشت و با ستظہار عمد و بیان فدوی جنگ را با رنج تصور کردہ برابر ایشان رفت و برہانشاہ
و راجہ علیخان چون چارہ نداشتند صفوف آراستہ میدان شافتند و بین الفریقین لوزم حرب بوقوع پیوستہ مدد یاب
بسیاری از افواج خضم بگشتند و نزدیک بود کہ غالب کردند کہ ناگاہ کلولہ بندوقی از لشکر برہانشاہ بر پیشانی جہانخان
آمدہ از پای درآمد و یا قوت خان و خداوند خان حبشی و اسمعیل خان خواجہ سرا و دیگر امرا صلاح در توقف ندیدہ بالاعتقاد
اسمعیل نظام شاہ روی بگریز رساندند و امرای برہانشاہ تعاقب ایشان کردہ چون بیا قوت خان و خداوند خان
رسیدند بر ایشان غالب آمدہ سرانہار از تن جدا ساختند اسمعیل خان از مشاہدہ ابن حال اسمعیل نظام شاہ را
در یکی از قبسات گذاشتہ خود بجانب بیجا پور گریخت امرای برہانشاہ چون اسمعیل را بدست آوردند از اسمعیل
قطع نظر کردہ اورا ببلار مت پدر رسانیدند برہانشاہ متوجہ و مسرور گشتہ راجہ علیخانرا کہ بدان یورش درآمد
تقصیر مکرودہ بود چند اسپ و فیل پیشکش نمودہ اورا وداع کردہ بجانب احمد نگر شافت متحد شریف کر بلائی
بطرف تجمہ تاریخ این فستج چنین یافتہ بکو مروج مذہب سر جلال گرفت ہر گاہ مروج مذہب

۶۹۹